

اوصاف شیعیان واقعی در وصایای امام محمدباقر علیه السلام (۱۵) *

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح علیه السلام

چکیده

این متن شرحی است بر وصایای امام محمدباقر علیه السلام به جابر در باب اوصاف شیعیان واقعی. حضرت می‌فرماید: «وَاسْتَجْلِبْ نُورَ الْقَلْبِ بِدَوَامِ الْحُزْنِ»؛ و با اندوه پیوسته، نور دل را کسب کن. امام باقر علیه السلام در این عبارت به جابر می‌فرماید: اگر می‌خواهی قلبت نورانی شود، بر حزن مداومت کن. درباره این جمله می‌توان پرسید که قلب چیست؟ نور قلب به چه معناست؟ منظور از اینکه انسان باید همیشه حزن داشته باشد، چیست؟ از چه چیزی باید محزون بود؟ آیا هر حزن و ناراحتی‌ای مطلوب است؟ آیا اسلام حزن را می‌پسندد و می‌خواهد مردم همیشه غمگین و افسرده باشند یا می‌خواهد مردم شاد و بانشاط باشند؟ و سرانجام رابطه بین حزن و نور قلب چیست؟ این نوشتار درصدد پاسخ‌گویی به این سؤالات می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: قلب، حزن، شادی.

معنای نور قلب

همان‌گونه که گذشت، قلب در اصطلاح قرآن و روایات دست‌کم دو بُعد دارد: بعد ادراکی، و بعد گرایشی. قرآن کریم در باب بعد ادراکی می‌فرماید: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج: ۴۶)؛ در حقیقت، چشم‌ها کور نیست، لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است. مقصود از نابینایی در اینجا، نابینایی ظاهری نیست؛ زیرا چشم ظاهری هم ممکن است نابینا شود. بنابراین منظور، نابینایی قلب و از دست دادن بصیرت است. قرآن کریم در جایی دیگر می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (اسراء: ۷۲)؛ و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراه‌تر خواهد بود. ما در محاوره و گفت‌وگوی روزمره تعبیر کوردلی را در معنای مجازی به کار می‌بریم؛ اما قرآن کریم کوری حقیقی را کوری دل می‌داند: «وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ» (حج: ۴۶). روشن است که قرآن برای قلب انسان، که امری باطنی است، قوه بینایی قائل است، گاه این نیرو بیدار است و حقایق را می‌بیند و درک می‌کند، و گاه این چشم باطنی تار و سپس نابینا می‌شود. براین‌اساس، کسی که چشم دلش در دنیا نابینا باشد، در آخرت هم نابینا محسوس خواهد شد و خطاب به پروردگار خواهد گفت: «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» (طه: ۱۲۵)؛ پروردگارا، چرا مرا نابینا محسوس کردی با آنکه بینا بودم؟ خداوند در مقام پاسخ خواهد گفت: در دنیا خودت چشمت را نابینا کردی و نابینایی امروز اثر رفتارهایی است که در دنیا انجام داده‌ای: «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (طه: ۱۲۶)؛ می‌فرماید: همان‌طور که نشانه‌های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان‌گونه فراموش می‌شوی. امروز که روز حشر است، همان چشم دل ظاهر شده است و نابینایی‌اش را درک می‌کنی. راستی چه درد بزرگی است که انسان در صحنه‌ای محسوس شود که می‌داند دیدنی‌های زیادی در کار است، ولی هرگز قادر به دیدن و درک آنها نباشد.

بنابر آنچه در روایات آمده است، قلب دارای گوش نیز هست. از امام صادق ع روایت است که فرمودند: «مَا مِنْ قَلْبٍ إِلَّا وَلَهُ أُذُنَانِ: عَلَى إِحْدَاهُمَا مَلَكٌ مُرْشِدٌ، وَعَلَى الْأُخْرَى شَيْطَانٌ مُفْتِنٌ، هَذَا يَأْمُرُهُ، وَهَذَا يَنْجُرُهُ، الشَّيْطَانُ يَأْمُرُهُ بِالْمَعَاصِي، وَالْمَلَكُ يَنْجُرُهُ عَنْهَا، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ

رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (کلینی، ۱۳۳۹ق، ج ۳، ص ۶۶۳ و ۶۶۴ ح ۲۴۰۷). براساس این‌گونه روایات، قلب انسان دو گوش دارد که بر یکی از آنها ملکی است که دائماً کارهای خیر را به انسان گوشزد می‌کند و او را به عبادت و اطاعت خدا فرامی‌خواند و بر دیگری شیطانی موکل است که دائماً او را وسوسه می‌کند و از اطاعت خدا بازمی‌دارد. از یک‌طرف، فرشته انسان را از گناه باز می‌دارد و از سوی دیگر، شیطان به گناه و نافرمانی خداوند امر می‌کند. قلب انسان که دو گوش دارد باید انتخاب کند. اگر گوش دادن به حرف ملک را تمرین کند، وسوسه‌های شیطان بی‌اثر می‌شود؛ اما اگر از شیطان پیروی کند، گوش دیگر قدرت شنوایی را از دست خواهد داد و دیگر نمی‌تواند صدا و سخن ملک را بشنود. البته فهم ما مربوط به همین دنیای مادی است و حقیقت گوش قلب و امروندی ملک و شیطان را درک نمی‌کنیم. شاید آنچه معصومان ع بیان فرموده‌اند، از باب تشبیه معقول به محسوس باشد، و باید اعتراف کنیم که حقیقت آن را نمی‌فهمیم و هرچه ایشان قصد کرده‌اند، همان درست است.

قلب در تعبیر قرآنی و روایی، افزون بر چشم و گوش، حائز نورانیت و ظلمت نیز هست. واژه نور در قرآن کاربرد وسیعی دارد. خداوند قرآن را نور معرفی می‌کند: «فَقَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (مآلک: ۱۵)؛ قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشن‌گر آمده است. همچنین خداوند نور آسمان‌ها و زمین دانسته شده است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور: ۳۵)؛ خدا نور آسمان‌ها و زمین است. قرآن کریم در آیه‌ای دیگر از نورهایی سخن می‌گوید که برای مؤمنان پدید آمده است: «أَوْ مِنْ كَانْ مِيثًا فَآخِيْنِيَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» (انعام: ۱۲۲)؛ آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن، در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی‌هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟ قرآن کریم از دو دسته انسان یاد می‌کند: دسته‌ای که حیاتی نداشتند و خداوند به آنها حیات بخشیده است و بر اثر این حیات نوری به آنها عطا کرده است که با آن راه خود را در اجتماع پیدا کنند. انسان با این نور حرکت می‌کند و می‌داند که چگونه باید رفتار کند و چه کارهایی باید انجام دهد. دسته دیگر کسانی هستند که در دام انواع ظلمت‌ها گرفتار شده‌اند و نمی‌توانند بیرون آیند. نوری که خداوند به دسته اول می‌دهد، نور قلب است، نه نور مادی؛ زیرا همه

باشید؛ درحالی که امروزه فرهنگ جهانی می‌کوشد که برای مردم شادی بیافریند. در علوم انسانی، بخصوص روان‌شناسی تکیه بر این است که انسان شاد زندگی کند. گویا حزن، غم و اندوه در وجود انسان، زائد و انحرافی است. فرهنگ جهانی تأکید دارد که همه فعالیت‌های بشر برای کسب هرچه بیشتر شادی و یافتن راه کارهای آن باشد. آیا در مقابل این فرهنگ باید بگوییم ما اصلاً شادی نمی‌خواهیم، و شادی بد است و انسان باید همیشه محزون باشد؟! زندگی همراه با غم و اندوه همیشگی چه حُسنی دارد؟

علوم انسانی حاضر، بخصوص روان‌شناسی ترجمه روان‌شناسی رفتارگرایی امریکایی و غربی است. این اساس و مبنای علوم مادی است و همان‌طور که مقام معظم رهبری - مدظله‌العالی - بارها فرموده‌اند، براساس مبانی ضداسلامی تدوین شده است، نه غیراسلامی. اگر بگوییم اسلام طرف‌دار شادی است، می‌گویند شما هم با ما هم‌عقیده‌اید. اگر بگوییم اسلام حزن را پسندیده می‌داند و انسان باید در همه حال محزون باشد، سخنی واقعاً خلاف فطرت بر زبان جاری کرده‌ایم؛ مگر ما برای محزون بودن آفریده شده‌ایم؟

برای حل این مسئله باید دانست که اصلاً حزن چیست و چند نوع است؟ چگونه پیدا می‌شود؟ آیا هر حزنی مطلوب است؟ آیا هر حزنی نامطلوب است؟ حزنی که این روایت ستوده و عامل نورانیت قلب معرفی کرده چه حزنی است؟ آیا این حزن با سرور منافات دارد؟

لغو نبودن احساسات و عواطف انسانی

اولاً، براساس بینش الهی و توحیدی هیچ‌یک از اموری که خداوند در وجود انسان قرار داده است، لغو نیست و حکمتی در آن نهفته است. قوای جسمی و روحی که خداوند به انسان عنایت فرموده است باید در جای خود به کار گرفته شوند تا انسان را به کمال برسانند. عواطف و حالات درونی انسان از قبیل غضب و شهوت در جهان‌بینی الهی لغو نیستند. آیا می‌توان با خون‌سردی به دشمنی که قصد کشتن انسان را دارد، اجازه حمله داد؟ آیا در چنین موقعیتی می‌توان به دشمن متجاوز و خون‌خوار لبخند زد؟ روشن است که در چنین وضعیتی باید خون انسان به جوش آید و در صورت توانایی جلوی دشمن را بگیرد، وگرنه راهی جز فرار ندارد. با خون‌سردی و آرامش نمی‌توان در جنگ پیروز شد. انسان نیز باید در مقابل نافرمانی خدا و هتک ارزش‌های اسلامی غضب کند و چهره درهم کشد، وگرنه

انسان‌ها، اعم از مؤمن و کافر، از نورهای عالم ماده بهره‌مندند؛ مگر نه این است که نور خورشید بر همه می‌تابد؟ این نور مادی تعیین‌کننده مسیر زندگی نیست.

خداوند متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَأَمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ» (حدید: ۲۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن راه سپرید و بر شما بیخشاید. اگر در ایمان استوار باشید، خدا نوری برای شما قرار می‌دهد که راه شما را روشن و مسیر زندگی‌تان را معین می‌کند. چنین انسان‌هایی به دلیل بهره‌مندی از بصیرت الهی حیران و سرگردان نمی‌مانند و وظیفه خود را هنگام نیاز تشخیص می‌دهند. باید به آن ایمان داشت که خداوند به باطن انسان مؤمن برکت، معنویت و کمالی مرحمت می‌کند که حکم نور را در مقابل ظلمت دارد. اگر انسان در تاریکی شب در جاده خطرناکی، بدون چراغ براند، طولی نمی‌کشد که از مسیر خارج می‌شود و چه بسا در دره‌ای سقوط کند. در باطن انسان نیز راهی به مقصد حقیقت نهفته است که باید آن را پیمود. این مسیر نیازمند نور است و خداوند به برخی بندگان خود این نور را عطا می‌کند؛ اما برخی استعداد درک این نور را در خود می‌کشند و لیاقت دریافت آن را از دست می‌دهند و در انواع ظلمت‌ها گرفتار می‌شوند و راه به جایی نمی‌برند.

با توجه به آنچه گفتیم، مقصود امام باقر (ع) از نور قلب یا عین همین حقیقتی است که در آیات مذکور آمده است، یا چیزی از همین نوع است که انسان با بهره‌مندی از آن می‌تواند مسیر درست زندگی‌اش را تشخیص دهد و حق و باطل را بشناسد. این تشخیص و شناسایی برای مؤمن بسیار ارزشمند است. حال اگر کسی بخواهد قلبش نورانی شود باید به دستور امام باقر (ع) عمل کند که به جابر فرمودند: «وَأَسْتَجِلبُ نُورَ الْقَلْبِ بِدَوَامِ الْحُزْنِ»؛ و با اندوه پیوسته، نور دل را کسب کن.

حزن مطلوب

آیا لازم است انسان همیشه محزون باشد؟ طبعاً انسان محزون نشاط کار و فعالیت ندارد. آیا خدا خواسته جامعه‌ای بسازد که همه در آن غمگین و محزون باشند؟ معنای ظاهری فرمایش امام باقر (ع) این است که اگر می‌خواهید دلتان نورانی باشد، باید همیشه محزون

گرفتار آتش جهنم خواهد شد. خدا امکان خندیدن و گریستن را برای انسان فراهم آورده و هر دو در جای خود مطلوب و مفیدند.

تشخیص موقعیت مناسب برای به‌کارگیری احساسات و عواطف بسیار اهمیت دارد. شهوت پدیده‌ای است که ممکن است انسان را در موقعیت عادی تا مرز حیوانیت پایین بکشد؛ ولی بدون این نیرو نسل انسان منقرض می‌شود. شهوت نعمتی است که باید در جای خود به کار گرفته شود، ولی نباید آن را به حال خود رها کرد؛ بنابراین حالات متضاد در وجود انسان مفید و لازم است و باید از نعمت‌های خدادادی و فطری در مسیر تکامل استفاده کرد. گاه عقل جایگاه استفاده صحیح از این نعمت‌ها را می‌فهمد؛ اما آنجا که عقل نمی‌تواند تشخیص دهد، انبیاء^{علیهم‌السلام} راه را نشان داده‌اند. قرآن کریم در مقام واداشتن مردم به پیروی از خوبی‌ها و پیمودن مسیر قرب الهی و سعادت ابدی وعده و وعیدهایی را بیان می‌کند، و از جمله می‌فرماید: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» (انبیاء: ۱۰۳)؛ دلهره بزرگ آنان را غمگین نمی‌کند. بنابراین، این‌گونه نیست که حزن همیشه مطلوب باشد. این آیه انسان را به راهی دعوت می‌کند که حزن و اندوه در آن نیست، بلکه نتیجه‌اش شادی و سرور است. خداوند متعال وعده داده که در آخرت حزن و اندوهی نیست: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ» (فاطر: ۳۴)؛ و می‌گویند سپاس خدایی را که اندوه را از ما بزود. این آیه هم نشان می‌دهد که محزون بودن همیشه مطلوب نیست و باید خدا را شکر کرد که در بهشت غم و اندوه بر انسان عارض نمی‌شود. بنابراین، حزن کمالی نیست که همیشه اصالت داشته باشد و انسان برای آن آفریده شده باشد، بلکه آنچه اصالت دارد، طرف مقابلش، یعنی سرور برای بهره‌مندی از نعمت‌های الهی و شادی در جنات عدن است.

همچنین شادکردن قلب مؤمن پسندیده قلمداد شده است؛ پس شادی برای مؤمن در دنیا هم مطلوب است.

ملاک مطلوب بودن حزن یا شادی

حال چگونه باید پسندیده بودن شادی و مطلوب بودن حزن را جمع کرد؟ براساس مکاتب غیرتوحیدی، اهداف زندگی همیشه در دنیا خلاصه می‌شود و طبعاً هدف، خوشایندی انسان است. به همین دلیل، همه فعالیت‌ها در جهت خوشی و شادی انسان سازماندهی می‌شود و نهایت برنامه‌ای که روان‌شناسان برای انسان توصیه می‌کنند این است

که همیشه شاد باشد و اولویت را به اموری بدهد که به شادی منتهی می‌شوند. هدف نهایی مکاتب دنیوی شادی است و اگر کسی از آنها بپرسد که هدف از شادی چیست، پاسخی ندارند. قرآن از قول ایشان می‌فرماید: «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» (انعام: ۲۹)؛ جز زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] نیست. روشن است که وقتی انسان به چیزی جز زندگی دنیا فکر نکند، به دنبال غم و اندوه نمی‌رود و کاری نمی‌کند که رنج‌آور باشد؛ زیرا خوشی و راحتی برای انسان مطلوب است.

اما در بینش توحیدی دنیا و هر آنچه در آن است جنبه ابزار دارد و نمی‌تواند فی‌نفسه هدف قرار گیرد. خوبی و بدی امور دنیوی با تأثیری ستجیده می‌شود که در زندگی ابدی می‌گذرانند. هیچ‌کدام از امور دنیوی لغو نیستند و همگی به‌نحوی در سعادت ابدی ما تأثیر دارند؛ مشروط بر آنکه در جای مناسب خود به کار گرفته شوند. اگر ما در موقعیت شایسته شاد یا غمگین شویم، در سعادت ابدی ما تأثیرگذار خواهد بود. ما شیعیان بخصوص در ایام شادی اهل‌بیت^{علیهم‌السلام}، به شادی معقول و مشروع می‌پردازیم و در ایام عزاداری نیز سعی می‌کنیم محزون باشیم و اشک بریزیم که هر دو مطلوب و عبادت است. براساس بینش توحیدی، آنچه در سعادت ابدی انسان تأثیر مثبت دارد، مطلوب است و در مقابل، هرچه در سعادت ابدی انسان تأثیر منفی داشته باشد، بد است؛ خواه حزن باشد، خواه سرور. حزن این دنیا یا سرور آن ذاتاً نامطلوب نیست. قرآن درباره کسانی که شادی این دنیا را هدف قرار داده‌اند و با اصالت دادن به آن می‌کوشند شاد و خرم باشند، می‌فرماید: «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَقَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (قصص: ۷۶)؛ قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه‌ها آنقدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد، آن‌گاه که قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خدا شادی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد.

خلاصه آنکه اگر غم یا شادی رضای خدا را در پی آورد مطلوب است؛ یعنی یا واجب است یا مستحب، و اگر بر فرض و در مقام اولویت، شادی در سعادت ابدی ما تأثیر مثبت یا منفی نداشته باشد، مباح است.

بررسی ارزش حزن دنیوی و اخروی

حزن‌هایی که از رهگذر از دست دادن لذت‌های دنیا بر انسان عارض می‌شود، هیچ سودی ندارد و مانع سعادت هم می‌شود. اینکه انسان

می‌کنند که نترسید و غمگین نباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است و بعد از این در شادی و آرامش مطلق هستید. مؤمنان برای از دست دادن دنیا غمگین نمی‌شود؛ چراکه نعمت‌های عظیم‌تری را پیش چشم دارد که خدا برای او مهیا کرده است. آیا اگر انسان غذای کم‌ارزشی را برای بهره‌مندی از غذای بسیار لذیذ از دست بدهد، اندوهگین می‌شود؟ از دست دادن نعمت‌های دنیوی در مقابل به دست آوردن نعمت‌های بزرگ الهی غم و غصه‌ای بر نمی‌انگیزد. یکی از آموزه‌های اسلامی برای مؤمن این است که به دنیا و لذایذ آن هیچ دل‌بستگی نداشته باشد؛ اگر نعمتی به او می‌رسد، شادمان نشود و اگر نعمتی از دستش رفت، اندوهگین نشود: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (حدید: ۲۳)؛ پس شادی و اندوه دنیا خودبه‌خود اهمیتی ندارد، مگر اینکه وسیله‌ای برای سعادت آخرت فراهم کند.

جمع حزن و شادی

حزن در باب امور اخروی با شادی منافاتی ندارد. انسان به‌گونه‌ای آفریده شده است که گاه در یک لحظه می‌تواند هم محزون باشد و هم شاد. از یک حادثه به دو اعتبار می‌توان هم شاد و هم غمگین بود. ما از حادثه عاشورا و شهادت امام حسین (ع) از این رو که امام (ع) با شهادتشان به بالاترین مقام رسیدند، شادمانیم و امیدواریم شفاعتشان شامل حال ما هم بشود؛ اما این شادی با حزن و عزاداری ما به جهت مصائب حضرت و اهل بیت ایشان منافاتی ندارد. عجیب است که انسان می‌گیرد، ولی از گریه خود شادمان است. او مسرور است که خدا توفیق عزاداری سیدالشهدا (ع) را به او عنایت فرموده است. بنابراین، حزن برای آخرت با سرور خداپسند هیچ منافاتی ندارد. کسی که وظیفه دنیوی‌اش را انجام می‌دهد، حتی اموری که لازمه آنها سرور، شادی و لذت‌بردن از دنیاست، در همان حال ممکن است در عمق قلبش به دلیل محروم ماندن از کسب کمالات بیشتر اخروی محزون باشد.

ارتباط دوام حزن با نور قلب

یکی دیگر از پرسش‌هایی که در ابتدای بحث مطرح کردیم، این بود که دوام حزن با نور قلب چه ارتباطی دارد؟ پاسخ کوتاه، آن است که قلب انسان مرکز ادراک و احساس است. گاه جنبه ادراکی دل تیره

صرفاً به دلیل از دست دادن مبلغی پول، شکستن ظروف قیمتی، فراق محبوب و اموری از این دست محزون شود، مطلوب نیست. انسان محزون برای کار و فعالیت انرژی ندارد؛ هنگام عبادت نمی‌تواند حضور قلب داشته باشد و هنگام مطالعه تمرکز ندارد. قطعاً چنین حزنی در اسلام مطلوب نیست و اصلاً به آن سفارش نشده است.

اما عوامل مختلفی وجود دارد که وقتی نسبت به آخرت سنجیده می‌شود، چه‌بسا موجب حزن انسان شود؛ اینکه هر روز عمر انسان کوتاه می‌شود و انسان در روزی که سپری می‌کند چقدر می‌تواند برای سعادت اخروی بکوشد و از هر لحظه عمرش استفاده کند. گاه نیز انسان از گناهی که مرتکب شده است و ضرری که می‌داند از این راه به خودش وارد کرده است، ناراحت می‌شود، همچنان که تفکر درباره محروم بودن از مقامات بالای اولیای خدا انسان را محزون می‌کند. این حزن‌ها انسان را برمی‌انگیزد تا نیروها و استعدادهای خود را برای استفاده از فرصت‌های باقی‌مانده به کار گیرد و با عزیز شمردن لحظات عمرش برای آخرت بهتر کار کند. آیا می‌توان گفت این حزن مطلوب نیست؟ کمترین فایده حزن ناشی از گناه و عقوبت این است که انسان درصدد جبران آن برآید و با توبه کردن سعی کند دیگر آن گناه را مرتکب نشود. این حزن مطلوب است؛ چراکه باعث فعالیت بیشتر می‌شود. این حزن مثل حزن بر امور دنیا نیست که انسان را افسرده، و در کارها سست کند، بلکه عاملی برای استفاده بهتر از فرصت‌ها و در نتیجه موجب ترقی انسان است.

احساس حزن به دلیل از دست دادن فرصت یک‌شبهانه روز موجب می‌شود ارزش عمر در روز دیگر بهتر درک شود و دوام آن در طول عمر زمینه را فراهم می‌کند تا انسان از هر روز عمر خود بهره بیشتری بردارد و کمالات بیشتری کسب کند. هر اندازه حزن انسان برای هدر رفتن عمر بیشتر باشد، انگیزه قوی‌تری برای فعالیت، ترقی و تکامل پیدا می‌کند؛ این معنای دوام حزن است. البته وقتی مؤمن از این دنیا برود، دیگر محزون نخواهد بود. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت: ۳۰)؛ درحقیقت، کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند]: هان، بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید، شاد باشید. ملائکه هنگام مرگ [و شاید پیش از آن] نازل می‌شوند و از مؤمنان دلجویی

می‌شود و به کوری دل می‌انجامد. معصیت و غفلت، قلب انسان را از دریافت نور معنویت محروم می‌کند. پیروی از شیطان و ارتکاب گناه دل را تاریک می‌کند. البته ریشه و روح همه گناهان را باید حب دنیا دانست. اگر انسان به جای دل‌بستگی به دنیا به یاد مرگ باشد و از دست‌دادن فرصت‌ها محزونش کند، راه وسوسه شیطان بسته می‌شود. اگر انسان به دلیل محروم‌ماندن از پیشرفت در جهات معنوی از ملکه حزن بهره‌مند شود، تاروی چشم دل و کروی گوش دلش برطرف می‌شود و گوش دل، شنوایی و چشم دل، بینایی را بازمی‌یابد. دشمن نور قلب حب دنیا و آلودگی به معصیت‌ها و لذت‌های دنیوی است؛ پس مقصود از دنیا در این کلام مقدس امری است که خدا نمی‌پسندد، وگرنه ممکن است لذتی دنیوی مطلوب و درخور پاداش هم باشد؛ پس دوام حزن از این جهت به نورانیت قلب کمک می‌کند که انسان را از وسوسه‌های شیطان و دل‌بستگی به دنیا و لذا یز آن بازمی‌دارد.

منبع.....

کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۲۹ق، الکافی، قم، دارالحدیث.